

بررسی فعالیتهای دولتهای ریگان و بوش پدر برای کسب مشروعیت سیاسی

منوچهر پایور*

مقدمه

تلاش دولتهای ریگان و بوش برای ارتقاء موقعیت قشر سرمایه دار آمریکا موجبات کاهش ابعاد دولت رفاه و آزادی عمل بیشتر سرمایه داران را فراهم می آورد، این جهت گیری دولت می توانست موقعیت اقتصادی اقشار متوسط و پایین جامعه را به خطر بیندازد و از امکاناتی که آنها در اختیار داشتند، بکاهد، بنابراین، دولت باید در عرصه فرهنگی هم از اشاعه اصول و ارزشهایی حمایت به عمل می آورد که با سیاست اقتصادی او سنخیت داشت و می توانست برای دولت مشروعیت سیاسی ایجاد کند. بدین سان، دولت از مردم خواست که به یک رشته ارزشهای سنتی و دست راستی روی آورند و برای آنها احترام ویژه ای قایل شوند. برای نمونه، دولت این مسئله را مطرح ساخت که مردم آمریکا باید برای مالکیت خصوصی و کارکرد سرمایه داران و بازار آزاد احترام بیشتری قایل شوند و به دنبال جلب حمایت اقتصادی دولت نباشند و همچنین از جایگاه خانواده و اخلاقیات در جامعه محافظت نمایند. البته دولت در زمینه اشاعه این ارزشها می توانست از کمکهای جنبش راست جدید استفاده نماید و بر همین اساس هم روابط خود را با رهبران و حامیان این جنبش تقویت کرد. در این مقاله

* دکتر منوچهر پایور، استادیار علوم سیاسی در دانشگاه آزاد اسلامی است.

فصلنامه مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، سال پنجم، شماره ۲، بهار ۱۳۸۳، صص ۳۸-۱.

درصد هستیم تا جزییات مربوط به این مهم را مورد بررسی قرار دهیم و نشان دهیم که چگونه دولت با اشاعه ارزشهای دست راستی سعی کرد تا سیاست اقتصادی جدید خود را سیاست اقتصادی معقول و درخور توجهی جلوه دهد و مردم را قانع سازد که از دولت رفاه حمایت نکنند و تنها در بازار آزاد به دنبال رسیدن به موقعیت اقتصادی مناسبتر باشند. بدین سان، دولت درصد بود تا از وجهه مناسبی در جامعه برخوردار شود و به سیاستهای جدید خود مشروعیت بخشد. برای توضیح مسئله مذکور ما ابتدا درباره این مطلب سخن می‌گوییم که دولت به دنبال اشاعه کدام اصول و ارزشهای فرهنگی بود، سپس روابط دولت با اقشار حامی نومحافظه کار را بررسی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که مقامات دولت آمریکا دقیقاً چگونه با رهبران و حامیان جنبش نومحافظه کاری رابطه ایجاد کردند. در آغاز مروری بر اندیشه‌های حامیان راست قدیم خواهیم داشت و سپس اندیشه‌های گروه‌ها و اقشار وابسته به جنبش راست جدید و دولتمردان آمریکا را که به نحوی به جناح راست گرایش داشتند، بررسی می‌نماییم.

اندیشه‌های حامیان راست قدیم

در دوران ریاست جمهوری «فرانکلین روزولت»، گروه‌های راست قدیم برای نخستین بار به نحو عمده‌ای در صحنه سیاست داخلی آمریکا ظهور پیدا کردند. بین سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ «رکود بزرگ» اقتصادی در آمریکا به عنوان معضلی بسیار بزرگ بنیان جامعه آمریکا را به لرزه درآورد. در طول سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳، تولید اقتصادی آمریکا به میزان یک سوم کاهش یافت و ۲۵ درصد از نیروی کار فعال جامعه بیکار بودند. دولت روزولت برای مقابله با «رکود بزرگ» فعالیتهای خود را افزایش داد و در زمینه‌های مختلف چون تولیدات صنعتی و کشاورزی، بازار بورس و بانک داری، امور مالی و امور رفاهی اقدامات نسبتاً گسترده‌ای را به انجام رسانید.^۱ اصلاحات دولت تحت عنوان «سیاست جدید» شهرت یافت و موجب بروز واکنش نسبتاً شدیدی از سوی گروه‌های دست راستی شد. گروه‌های دست راستی که از پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ در اتحاد جماهیر شوروی ضدیت خود را با کمونیسم اعلام کرده و به

روشهای مختلف سعی در اشاعه برداشت خود از کمونیسم داشتند، این بار با جدیت بیشتر و با به کارگیری وسایل ارتباط جمعی سعی کردند این مطلب را جا بیندازند که اصلاحات دولت روزولت رنگ و بوی کمونیستی دارد و باید به مخالفت با آن پرداخت. ضدیت راستهای قدیم با کمونیسم و نقش روزولت تنها وجه تمایز مهم آنها نبود و در میان این عده از مردم عقاید دیگری چون تعصب شدید نژادپرستانه نسبت به اقلیتها و به ویژه سیاه پوستان به چشم می خورد. اما نکته قابل توجه اینکه در طول دهه ۱۹۳۰ تا آخر دهه ۱۹۴۰، دست راستیها کمتر در مقابل اقلیتها جبهه گیری می کردند، اما مانند گذشته به شدت به کمونیسم می تاختند.^۲

۳

در ادامه بحث درباره راست قدیم بایستی به وقایعی که در دهه ۱۹۵۰ رخ داد، اشاره کنیم. در دوران ریاست جمهوری «هری ترومن» جنبش راست قدیم تحت رهبری «جوزف مک کارتی» ابعاد وسیعتر و بارزتری یافت. مک کارتی ادعا می کرد که کمونیست ها به طور منسجم و گسترده ای در دولت رخنه کرده و فعالیتهای دولت را تحت تأثیر قرار داده اند. او اعتقاد داشت که نفوذ عوامل کمونیستی باعث شده است که آمریکا با شدت هر چه تمامتر با اتحاد جماهیر شوروی برخورد نکند و این امر به وضوح در اجرای خط مشی دولت در مورد جنگ کره و دیگر سیاستهایی که در آن زمان توسط دولت ترومن اجرا می شد، قابل رؤیت بود. انتقادات مک کارتی باعث شد که ترومن هیأتی را مأمور بررسی ادعاهای او و طرفدارانش کند. هیأت مزبور در پی تحقیقات خود اعلام کرد که بسیاری از شخصیتها و مقامهای دولتی زمان «روزولت» دارای تمایلات کمونیستی هستند و بررسیهای انجام شده حکایت از نفوذ عوامل کمونیستی در بطن دولت ترومن می کند. این هیأت یکی از مقامات دولت ترومن به نام «الگر هیس» را متهم به همکاری با عوامل کمونیستی خارجی کرد.^۳ تا اینجا با برخی از ویژگیهای عمده اندیشه های راست قدیم آشنا شدیم. در بخش آینده، اندیشه های راست قدیم را بین سالهای ۱۹۴۵ تا آغاز دهه ۱۹۵۰ تشریح می کنیم.

راست قدیم طی سالهای ۱۹۴۵ تا آغاز دهه ۱۹۵۰

در اواسط دهه ۱۹۵۰، جنبش نومحافظه کاری به تدریج شکل گرفت و ما در قسمت

بعدی این بحث به تشریح اندیشه‌های سیاسی نومحافظه کاران می‌پردازیم. اما در سالهای پس از جنگ جهانی دوم تا آغاز دهه ۱۹۵۰، اقشار مختلف هوادار راست قدیم و به ویژه طبقه روشنفکر وابسته به این نوع گرایش به دو دسته تقسیم می‌شدند: «آزادی خواهان» و «سنت‌گرایان». وجه اشتراک فکری هر دو گروه این بود که آنها به شدت از دولت توتالیتر و جمع‌گرا انتقاد می‌کردند و در عوض از تمرکز زدایی و مالکیت خصوصی پشتیبانی نموده و تا اندازه قابل ملاحظه‌ای هم از سیستم آزاد اقتصادی دفاع می‌کردند. اما تفاوت‌هایی هم در طرز فکر این دو گروه وجود داشت. در حالی که آزادی خواهان افزایش قدرت دولت را عاملی بازدارنده در راه رشد اقتصادی می‌دانستند، سنت‌گرایان بر تغییرات ارزشی و روحی مردم در مصاف با لویاتان یا دولت‌گرا تأکید داشتند. آزادی خواهان فرد و نیازهای او را به عنوان محور اندیشه خود برگزیده و اولویتهای خود را برپایه این گزینش اولیه تعیین می‌کردند و سنت‌گرایان تأکیدشان بر این بود که افراد در حین زندگی خود در اجتماع هویت خاصی پیدا می‌کنند و جامعه به طور طبیعی متشکل از سلسله مراتب است و این سلسله مراتب مشخص می‌کند که کدام گروه از مردم بایستی توسط کدام گروه دیگر رهبری شوند.^۴

نکته شایان ذکر اینکه، عقاید راست‌گرایان سنتی از اندیشه «ادموند برک»، اندیشمند شهیر انگلیسی و بنیان‌گذار مکتب محافظه کاری الهام گرفته بود. برک معتقد بود که اصولاً فطرت آدمی آلوده به گناه است و اگر انسانها کاملاً از آزادی برخوردار باشند، مرتکب اعمال زشت و بسیار بدی می‌شوند. اگر دولت در مقابل افراد جنایتکار و پلید ایستادگی نکند، تار و پود جامعه از هم گسیخته می‌شود و تنها از طریق کاربرد زور و خشونت می‌توان افراد منحرف را مجبور کرد تا به قوانین و قواعد سنتی جامعه احترام بگذارند. اما اصول عقیدتی آزادی خواهان به میزان قابل توجهی از مکتب فکری «داروینیسیم اجتماعی» اقتباس می‌شد. به طور خیلی خلاصه، داروینیسیم اجتماعی بر پایه این اصل استوار گشته که دولت نباید به مردم فقیر و مستمند کمک کند؛ چون به طور کلی پیشرفت انسانها در سایه تلاش و مبارزه برای بقا حاصل می‌شود. «هربرت اسپنسر» و «ویلیام گراهام سامنر» دو تن از نظریه پردازان شاخص مکتب داروینیسیم اجتماعی بودند. اسپنسر و سامنر اعتقاد داشتند که در سیستم

اقتصادی بازار آزاد، رقابت موجود برای افراد شایسته این امکان را فراهم می‌آورد تا پاداش بیشتری به دست آورند. آن دسته از مردم که قابلیت کافی و لازم را نداشته و به جرگه فقرا ملحق شده‌اند، مجازات شده و تاوان شکست خود را می‌پردازند. به عقیده سامنر، در سیستم سرمایه‌داری رقابت میان صاحبان سرمایه موجب اعتلاء جامعه می‌شود. رشد فزاینده کمپانیهای بزرگ آمریکا امری طبیعی است و هر نوع دخالت در این مورد به روند تکاملی جامعه صدمه وارد می‌کند.^۵

شرحی که در بالا آمد، به روشن شدن اندیشه‌های سیاسی حامیان راست قدیم و گروه‌های عقیدتی این گرایش سیاسی کمک می‌کند. از اواسط دهه ۱۹۵۰ جنبش نومحافظه‌کاری در آمریکا به جریان افتاد. همانطور که در پایین ملاحظه خواهد شد، اندیشه‌های نومحافظه‌کاران تا اندازه‌ای با اندیشه‌های پیشینیانشان یعنی راست قدیم شباهت دارد و در بعضی از موارد طرفداران مکتب نومحافظه‌کاری یا اصول عقیدتی راست قدیم را گسترش داده‌اند و یا به نحوی به اصول پیشینیان خود اقلام جدیدی را اضافه کرده‌اند. مبحث پایین به دو موضوع می‌پردازد. نخست اندیشه‌های سیاسی نومحافظه‌کاران از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ را بررسی می‌کنیم و سپس به تشریح اندیشه‌های نومحافظه‌کاران در سالهای پس از آن می‌پردازیم.

اندیشه‌های سیاسی نومحافظه‌کاران
اندیشه‌های نومحافظه‌کاران از بدو پیدایش جنبش نومحافظه‌کاری تا ظهور در صحنه سیاسی آمریکا

الف. آغاز حرکتی جدید میان نومحافظه‌کاران توسط «ویلیام باکلی»

بیشتر صاحب‌نظران بر این باورند که جنبش نومحافظه‌کاری در سال ۱۹۵۵ پایه‌گذاری شد. کسی که در این امر مسئولیت مستقیم داشت «ویلیام باکلی» نام دارد. باکلی پس از آنکه مدتی در دانشگاه «ییل» در سطح لیسانس تحصیل کرد، از جو سیاسی حاکم در این دانشگاه عاصی شد و به فعالیتهای سیاسی رو آورد. وی اعتقاد داشت که در دانشگاه

مزبور عوامل «لیبرال» با اشاعه عقاید خود دانشجویان را منحرف کرده و بدین صورت جو سیاسی غیرقابل تحملی را ایجاد نموده اند. باکلی به همراه چند تن از همفکرانش به انتشار «مجله ملی» اقدام ورزید و بدین طریق سعی کرد که عقاید خود و همفکرانش را به نحو گسترده تری در جامعه اشاعه دهد. آنچه که از محتویات مجله مزبور دستگیر ما می شود، انتقادات و افری است که از کمونیسم و همچنین لیبرالیسم شده است. باکلی به شدت از کمونیسم انتقاد می کرد و بر آن بود که آمریکا باید به نحوی جدی تر با کمونیسم و پرچم دار آن یعنی اتحاد جماهیر شوروی مقابله کند. به نظر وی، دولتمردان آمریکا باید سرسختانه برای شکست کمونیسم وارد عمل می شدند، اما این امر از عهده آنها خارج بود؛ چرا که دولت به اجرای سیاستهای لیبرال متکی بود. به عقیده باکلی مکتب «لیبرالیسم» چندین نقیصه دارد؛ از جمله اینکه مکتب مزبور محتوای خاصی نداشته و تحت تأثیر عقاید چپ قرار گرفته و مسیری انحرافی را طی می کند.^۶

ب. «جامعه ایده ال» و جنبش نومحافظه کاری

در دوران ریاست جمهوری «جانسن» در طی سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۸، دولت دست به یک رشته اصلاحات داخلی زد که هدف از اجرای آنها به وجود آوردن «جامعه ایده ال» در آمریکا بود. اصلاحات مزبور نسبتاً جدید بودند و موجب بروز واکنش نسبتاً تازه ای در میان قشر هوادار نومحافظه کاری شدند. یکی از جنبه های خاص اصلاحات دولت جانسن اقداماتی بود که در زمینه رفاه اجتماعی انجام گرفت. اصلاحات رفاهی توسط دولت از اواخر قرن نوزدهم پایه ریزی شده بود و تا سال ۱۹۶۴ دولت توانسته بود اقدامات بیشتری در این زمینه انجام دهد، اما در زمان ریاست جمهوری جانسن دامنه اصلاحات رفاهی دولت گسترش یافت و برخی از ابعاد آن توسعه تقریباً بی سابقه ای یافت. مهمترین پروژه رفاهی دولت جهت کمک به قشر فقیر و مستمند جامعه تحت عنوان پروژه «نبرد با فقر» شهرت یافت و شامل برنامه های مختلفی می شد.

نومحافظه کاران با بدبینی خاصی به اصلاحات رفاهی دولت می نگریستند و از این گونه

اقدامات انتقاد می کردند. همانطور که اشاره شد، باکلی به روند «دولت محوری» آن زمان معترض بود و همانطور که دیدیم، دخالت دولت در امور اقتصادی روند فزاینده ای داشته و این مسئله می توانست تا اندازه ای طرز تفکر نومحافظه کاران را توجیه کند. اما جریانات سیاسی این دوره حاکی از یک رشته تحولات دیگر نیز بود که نومحافظه کاران با توجه به این گونه تحولات عقاید خود را مطرح ساخته و از آنها پشتیبانی می کردند. در این مقطع زمانی گروههایی از مردم آمریکا که با سیاستهای جاری دولت مخالف بودند، دست به تظاهرات زده و موجب بروز اغتشاش در جامعه شدند. برخی از منابع، گروههای یاد شده را گروههای «چپ نو» نامیده اند. گروههای مزبور به دخالت آمریکا در ویتنام اعتراض داشتند و از نهضت «حقوق مدنی» که توسط سیاه پوستان به راه انداخته شده بود، حمایت می کردند. آنها دولت را خدمت گزار منافع اقشار سرمایه دار می دانستند و معتقد بودند که باید با سیستم سرمایه داری و عاملین سفیدپوست آن مبارزه کرد.^۷ رخدادهای این زمان مباحث جدیدی را در میان جناحهای سیاسی مختلف آمریکا برانگیخت و در این بین عقاید نومحافظه کاران تبلوری بارز و روشنتر یافت.

نومحافظه کاران نسبت به جنبش حقوق مدنی و لویجی که در این زمان توسط دولت به نفع سیاه پوستان به اجرا در می آمد، واکنش منفی داشتند. آنها در انتقادات خود از عملکردهای دولت در زمینه یاد شده، بر این نکته پافشاری می نمودند که اقدامات دولت باعث فزونی نقش دولت فدرال و همچنین موجب از بین رفتن انگیزه فردی در میان گروههای ذی نفع می شود. یکی از جامعه شناسان به نام «سی مورمارتین لیپسیت» به این نکته اشاره کرده است که نومحافظه کاران در ارزیابی خود از سیاه پوستان و اقلیتهای دیگر قومی که در نهضت حقوق مردمی شرکت داشتند، تبعیض به خرج می دادند. به عنوان نمونه، نومحافظه کاران سیاه پوستانی را که دست به تظاهرات زده بودند حیوان می خواندند.^۸ اما آنچه که به مخالفت نومحافظه کاران دامن می زد قانونی بود که مدارس دولتی را موظف می ساخت که هنگام انتقال دانش آموزان به وسیله اتوبوس تعمداً دانش آموزان سیاه پوست را همراه با دانش آموزان سفیدپوست نقل و انتقال دهند. مقامات دولتی عقیده داشتند که

اجرای این نوع برنامه‌ها باعث تخفیف گرایشهای نژادپرستانه خواهد شد، اما نومحافظه کاران با این گونه اقدامات دولت مخالف بودند. آنها در این مقطع زمانی از سازمان دهی کافی برای مقابله با سیاستهای دولت بهره مند نبودند، اما طبق شواهدی که در دست است، آنها از اجرای سیاست دولت ناراضی بودند و آن عده از آنها که در ایالات جنوبی آمریکا سکنی داشتند تا حد ممکن در مقابل اجرای این برنامه مقاومت می کردند. نومحافظه کاران عقیده داشتند که اقدامات دولت خودسرانه است و با قوانین جاری مملکت منافات دارد. آنها معتقد بودند که حل این گونه مسایل باید به عهده مردم باشد.^۹

به عنوان آخرین مورد بحث، لازم است به چگونگی اجرای برنامه های دولت جانسن اشاره شود. دولت جانسن سعی کرد که نظام بوروکراسی کشور را متحول سازد و از سازمان دهی تازه بوروکراسی جهت رفع مشکلات محلی در ایالات بهره جوید. اما نومحافظه کاران عملکرد دولت را مورد انتقاد قرار دادند و بر این عقیده بودند که عملکرد دولت باعث گسترش بی حد و اندازه بوروکراسی، تنزل کارآیی بخشهای دولتی و غیردولتی، تضعیف وظیفه شناسی و تنزل اقتدار دولتی شده است.^{۱۰} در ادامه، بحث را در مورد برخی از تحولات سیاسی اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ پی می گیریم. نخست نگاهی کوتاه بر جریانات سیاسی زمان «ریچارد نیکسون» و «جرالد فورد» می افکنیم و سپس به نحو مفصلی به تشریح اندیشه های روشنفکران نومحافظه کار می پردازیم. روشنفکران نومحافظه کار، پرچمداران گروههای هوادار نومحافظه کاری محسوب می شوند و ذکر عقاید آنها کمک می کند که ما تصویری روشنتر از اندیشه های نومحافظه کاران داشته باشیم. قشر روشنفکر نومحافظه کار توانست به اندیشه های نومحافظه کاران انسجام بیشتری ببخشد و آنها را به نحو منظم تری ارایه دهد.

پ. اندیشه های نومحافظه کاران در دوران ریاست جمهوری «نیکسون» و «فورد»

نومحافظه کاران تا حدودی «نیکسون» را یکی از افراد وابسته به مکتب سیاسی خود می دانستند. نیکسون عقیده داشت که برخی از مشکلات سیاسی کشور ناشی از اعمال نفوذ

عوامل وابسته به «دم و دستگاه لیبرال» در آمریکا می‌باشد. اطلاعاتی که در دسترس است، دقیقاً منظور نیکسون از «دم و دستگاه لیبرال» آمریکا را مشخص نمی‌کند. احتمالاً نیکسون مشکلات سیاسی کشور را ناشی از اعمال نفوذ گروه‌های نیرومندی می‌دانست که تحت عنوان ترویج عقاید لیبرال مقاصد «سویی» را دنبال می‌کردند و سیاست دولت را به بیراهه می‌کشاندند. در دوران ریاست جمهوری نیکسون و همچنین فورد، دولت سعی کرد که عملاً از گسترش بوروکراسی ملی بکاهد. تصور مقامات عالی دولت نیکسون و فورد از بوروکراسی ملی و به ویژه آن بخشی از بوروکراسی که سیاست‌های داخلی کشور را تنظیم و به مرحله اجرا می‌گذاشت، این بود که باید از گسترش این ارگان ملی جلوگیری کرد و گرنه از کارایی دولت کاسته خواهد شد. آنها بوروکراتها را به علفهای هرز تشبیه کرده و سعی داشتند که با اجرای یک رشته اصلاحات از توسعه بوروکراسی جلوگیری کنند. کارگزاران دولت نیکسون و فورد در این مورد نیز هم عقیده بودند که حمل و نقل دانش آموزان در اتوبوسهای مدارس که به منظور کاهش اختلاف موجود در میان سیاه‌پوستان و سفیدپوستان انجام می‌گیرد، کاری زیان آور می‌باشد. عقیده کارگزاران دولت نیکسون و فورد این بود که اجرای این برنامه به حقوق فردی مردم صدمه وارد می‌کند و انسجام اجتماعات محلی را تهدید می‌کند.^{۱۱}

ت. روشنفکران نومحافظه کار

از دهه ۱۹۵۰ تا اواخر ۱۹۸۰ روشنفکران نومحافظه کار نقش رهبری جنبش نومحافظه کاری را به عهده داشتند. برخی از عقاید آنها شباهت قابل ملاحظه‌ای با عقاید دیگر اقلیت نومحافظه کار داشت؛ به عنوان نمونه، آنها از کمونیسم انتقاد می‌کردند اما از جهاتی هم عقاید آنها دارای ابعاد گسترده تری در مقایسه با عقاید دیگر اقلیت نومحافظه کاری بود. بسیاری از روشنفکران نومحافظه کار، یهودی بودند و پیش از اینکه به جرگه نومحافظه کاران پیوندند به نحوی از مکاتب سیاسی دیگر چون مارکسیسم پیروی می‌کردند. در اوایل دهه ۱۹۵۰، روشنفکران نومحافظه کار به جرگه دیگر گروه‌های هوادار نومحافظه کاری پیوستند و نقش کلیدی خود را ایفا نمودند. آن عده از آنها که در گذشته به مکتب مارکسیسم دلبستگی

پیدا کرده بودند، گرایشهای خود را تعدیل نموده و به این نکته اشاره می‌کردند که سوسیالیسم عملاً ثابت کرده است که در برخورد با مسایل سیاسی شیوه‌ای ارتجاعی دارد. آنها به عملکرد دولت استالین اشاره کرده و از ابزاری که «استالین» جهت ایجاد ترور در جامعه استفاده می‌کرد، انتقاد می‌کردند. اما نکته قابل توجه اینکه حتی پس از اینکه روشنفکران نومحافظه کار گرایشهای خود را نسبت به مکتب مارکسیسم مورد بازنگری قرار داده و تعدیل نمودند، آنها جنبه تحلیلی مارکسیسم را حفظ کرده و در تحلیلهای خود به بررسی روندهای اجتماعی و اقتصادی بلندمدت علاقه نشان داده و از آنها برای بررسی تحولات سیاسی سود می‌جستند. دو تن از برجسته ترین اعضای قشر روشنفکر نومحافظه کار، «دانیل بل» و «سی مورلیپسیت» بودند.

گروهی از روشنفکران نومحافظه کار مجله «تفسیر» را تأسیس کردند. مجله مذکور توسط «کمیته یهودیان آمریکا» انتشار می‌یافت. روشنفکران نومحافظه کار بخش عمده کارگزاران «کمیته آزادی فرهنگی در آمریکا» را تشکیل می‌دادند. هدف این کمیته مقابله با تبلیغات سیاسی کمونیسم و مبارزه علیه کلیه سیستمهایی بود که با آزادی فکری مخالفت داشتند.^{۱۲} برخی از روشنفکران نومحافظه کار جهت تبیین ماهیت واقعی توتالیتاریسم تلاش می‌نمودند. این عده از روشنفکران ضدیت خاصی با کمونیسم و به ویژه اتحاد جماهیر شوروی داشتند و مباحثی که در این باب مطرح می‌کردند بر پایه دو اصل استوار بود: ۱. سیستم سیاسی اتحاد جماهیر شوروی سیستمی توتالیتار است که به نحو اصولی با سیستم حاکم در آلمان نازی مشابهت دارد؛ ۲. اتحاد جماهیر شوروی در صدد است که به روشهای گوناگون از جمله از طریق به کارگیری نیروی نظامی و یا به وسیله دخالت مخفیانه در امور داخلی کشورهای دشمن دنیا را به تصرف خود درآورد. آنها اعتقاد داشتند که تنها کشوری که می‌تواند با اتحاد جماهیر شوروی مقابله کند، آمریکا است و آمریکا باید با آگاهی کامل به این امر و با فراهم آوردن امکانات لازم در جهت حفظ حکومتهای آزادی خواه کوشا باشد.^{۱۳}

بعضی از روشنفکران نومحافظه کار علاقه زیادی به روانشناسی و به ویژه روان شناسی اجتماعی داشتند. به عنوان مثال «بل» در کتابی که در دهه ۱۹۵۰، با عنوان «تناقضات

فرهنگی سرمایه داری» تألیف کرد، ارزشهای رایج در آمریکا در دهه ۱۹۵۰ را با ارزشهای «اصیل» آمریکایی که در گذشته وجود داشته و تا اندازه ای هم در عصر حاضر وجود آن حس می شود، مقایسه می کند. در این کتاب علاقه نویسنده به تبیین تمایلات جدید فکری و ارزشی در آمریکا به طور ملموسی نمایان است. به نظر بل، رخدادهای دهه ۱۹۵۰ تأثیر ملموسی بر قشر روشنفکر آمریکا گذاشته و علت اینکه روشنفکران آمریکا دچار نوعی بی تفاوتی نسبت به اوضاع سیاسی آمریکا شده اند، چیزی جز اوضاع سیاسی اقتصادی آمریکا در آن زمان نمی باشد. به نظر بل، دولت رفاه و اقتصاد مختلط نتوانسته است پاسخگوی احساسات و خواستههای روشنفکران باشد. در قسمتی دیگر او به دهه‌های «فرامدرنیسم» در آمریکا اشاره می کند و ضمن مقایسه خلق و خوی مردم در آن زمان با آنچه که در گذشته معمول بوده، بر این نکته تأکید می کند که «فرامدرنیسم» باعث شده است که به جای اینکه مردم به دنبال ارضاء تمایلات خود از طریق تأمل و جستجو در ماهیت زندگی باشند در جهت ارضاء تمایلات خود به وسیله آنچه که به طور آنی لذت بخش به نظر می رسد، باشند.^{۱۴}

از دهه ۱۹۵۰ تا دهه ۱۹۷۰، عقاید روشنفکران نومحافظه کار رشد بیشتری یافت. روشنفکران نومحافظه کار بحثی را در مورد ظهور و رشد «طبقه ای جدید» در آمریکا مطرح ساختند. این بحث تا اندازه ای با بحث بل در بالا هم خوانی دارد. به گفته روشنفکران نومحافظه کار، طبقه جدیدی از مردم در جامعه آمریکا ظهور پیدا کرده است که دارای ارزشهای غلطی است؛ به عنوان مثال، این عده از مردم از مساوات اجتماعی پشتیبانی می کنند و نگرشی بدبینانه نسبت به سرمایه داری دارند.^{۱۵} روشنفکران نومحافظه کار ضمن انتقاد از کمونیسم از جریانات سیاسی زمان خود ناراضی بودند و سعی داشتند علل و عواملی را که باعث شده بود اوضاع نامناسبی در کشور به وجود آید، معلوم نمایند. در برخی از مواقع آنها علت نابسامانی سیاسی آمریکا را به لیبرالیسم نسبت داده و از کارگزاران مکتب مزبور یعنی دموکراتها انتقاد می کردند. پاراگرافی که به نقل از «مایکل نووک» - یکی از روشنفکران نومحافظه کار - در زیر می آید تا حدودی این مطلب را روشن می کند: «امروزه رشد فزاینده دولت از تمایلات و فعالیتهای قشر خاصی از مردم آمریکا نشأت می گیرد. قشر مزبور شامل

کارکنان دولت فدرال و محلی، محققین، وکلا، طراحان، مشاورین، آموزگاران، کارکنان بخش اطلاعات، روزنامه نگاران، کارمندان بخش رفاهی و غیره می شود. بیشتر اینها برای برخورداری از امکانات زندگی به گسترش فعالیتها و هزینه های دولتی وابسته هستند و بیشتر آنها دموکرات هستند.»

نووک در ادامه بحث خود به این مطلب اشاره می کند که قشر مزبور نمایندگان ویژه ای در جامعه آمریکا دارد. وی نمایندگان دموکراتها را اصطلاحاً «همه فن حریف» نامیده و معتقد است که این افراد متخصصین ثروتمندی هستند که دارای مدارک عالی تحصیلی بوده و در جهت اشاعه عقاید خود کوشا هستند. این گروه «همه فن حریف» سعی در ترویج عقایدی چون تفکیک دین از سیاست و یابی اهمیت شمردن جایگاه خانواده در اجتماع دارد. به نظر «نووک»، گروه یاد شده از نوعی پوچ گرایی فرهنگی رنج می برد و در نهایت در امر اشاعه عقاید خود شکست خواهد خورد، چون بیشتر مردم آمریکا هنوز به ارزشهای سنتی خود چون ایمان به خدا پایبند هستند.^{۱۶} نومحافظه کاران روشنفکر تا اندازه ای به برنامه های رفاهی دولت نیز معترض بودند و در این زمینه می توان به نظریه «ساموئل هانتینگتون» اشاره کرد. هانتینگتون، عقیده دارد که از اواسط دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰، دولت برنامه هایی را به مرحله اجرا گذاشت که موجب ایجاد یک نوع تغییر اساسی (و غیرقابل توجیه) در برنامه های رفاهی و اقتصادی دولت گشت. طبق محاسبه وی، بخشی از بودجه دولت که صرف توسعه آموزش، بهداشت و ارتقاء درآمدها و همینطور سود و وامهای بخش دولتی می شد، از ۱۵ درصد در سال ۱۹۵۳ به ۲۷ درصد در سال ۱۹۷۴ افزایش یافت.^{۱۷} به هر حال، قشر روشنفکر نومحافظه کار آمریکا و همچنین دیگر اقشار وابسته به جنبش نومحافظه کاری به طور کلی عقیده داشتند که هدف دولت در زمینه رفاهی تنها باید تأمین حداقل سطح زندگی برای مردم باشد، نه عدالت اجتماعی. این موضع گیری نومحافظه کاران در سالهای آتی هم به قوت خود باقی ماند.

طرز تفکر نومحافظه کارانه بر این اساس پایه ریزی شده است که «دولت محوری»، «جمع گرایی» و «عقل گرایی» به نحو خطرناکی آمریکا و تمدن غرب را تهدید می کند. روندی که حاصل این جریان فکری است، موجبات این را فراهم می آورد که دولت از اقتدار بیشتری

برخوردار شود و از این قدرت به نحو سیستماتیک و آگاهانه برای سازمان دهی و طراحی زندگی اجتماعی مردم استفاده کند. از دید نومحافظه کاران فاشیسم، کمونیسم، سوسیال دموکراسی و سیاست جدید روزولت جلوه هایی از این روند می باشند. به نظر «ویگوتسکی»، رهبر جنبش نومحافظه کاری، «آمریکا باید رهبری سیاست بین الملل را به عهده بگیرد. اگر ما با هوشیاری هر چه بیشتر وارد عمل نشویم، شیوه زندگی ما از بین خواهد رفت. این بدان خاطر خواهد بود که ما با از دست دادن صفات اخلاقی لازم دیگر نمی توانیم با خطرهایی که از داخل و خارج ما را تهدید می کند مقابله نماییم».^{۱۸}

اندیشه های سیاسی نومحافظه کاران از دهه ۱۹۷۰ تا امروز

الف. اندیشه های مشترک نومحافظه کاران

به طور کلی، نومحافظه کاران به دو گرایش اصلی تقسیم می شوند: گرایش نخست به صورت پراکنده در میان مردم ساکن ایالت های مختلف کشور، از جمله ایالت های شمالی یافت می شود. این عده از مردم از یک رشته اصول اجتماعی نومحافظه کارانه حمایت می کنند. گرایش دوم در بین مردم ایالات جنوبی و غرب کشور که مذهبی هستند، یافت می شود. در پایین اندیشه های مشترک نومحافظه کاران را برمی شمیریم.^{۱۹}

مالیات

نومحافظه کاران بر این باورند که سطح مالیات کشور از حد قابل قبول بالاتر رفته است. آنها از کاهش مالیات حمایت می کنند و معتقدند که بودجه دولت و هم زمان با آن بدهی های دولت از حد قابل قبول فراتر رفته است و برای تصحیح این امر بایستی اصلاحاتی صورت بگیرد. به نظر نومحافظه کاران، دولت باید از تنظیم بازار آزاد خودداری کند و به همین ترتیب، دولت بایستی از گسترش هزینه هایی که صرف پرداخت حقوق و همچنین مقرری بازنشستگی کارمندان دولت می شود و همینطور مساعدت بی جا به افرادی که برای تأمین معاش خود به پرداختهای رفاهی دولت وابسته هستند، سرباز زند.

جانبداری از جایگاه سنتی خانواده در جامعه

نومحافظه کاران، مخالفین سرسخت اقدامات دولت در جهت حمایت از خط مشی «فمینیستی» هستند. به همین منوال، آنها لیبرالها را نکوهش کرده و معتقدند که اجرای خط مشیهای دولتهای لیبرال جایگاه سنتی خانواده را به خطر انداخته است. به نظر نومحافظه کاران، اعمال خط مشیهای لیبرال موجب بروز برخی از پدیده های نابهنجار مانند افزایش درصد طلاق، افزایش شمار زنانی که بچه دار هستند و در عین حال در خارج از منزل کار می کنند، بالا رفتن شمار سقط جنین و بیماریهای مقاربتی و زایمانهای نامشروع شده است.

سیاست خارجی و نظامی

ویگوئری بر این باور است که آمریکا باید آمادگی لازم را برای رویارویی با کمونیسم داشته باشد و این امر امکان پذیر نیست مگر آنکه آمریکا از برتری نظامی برخوردار باشد. کلاً عقاید نومحافظه کاران در این زمینه تشابه زیادی با پیشینیان راست گرای آنها دارد.

مذهب

نومحافظه کاران سعی نموده اند نقش مذهب را در جامعه گسترش دهند. هدف آنها بالا بردن نقش اصول مذهبی مسیحیت و اخلاقیات در جامعه است. آنها از گسترش تعلیمات مذهبی در امور آموزشی حمایت می کنند و به ویژه کوشش کرده اند که عقاید دینی آنها در باب آفرینش بشر در کتب درسی انعکاس یابد.

مسایل نژادی و جنایت

نومحافظه کاران معتقدند که اجرای برنامه هایی مانند حمل و نقل دانش آموزان در اتوبوس مدارس که به منظور کاهش تعصبات نژادی صورت می گیرد، کاری بیهوده است. آنها عقیده دارند که مخالفت آنها با این گونه امور بر اساس عقاید نژادپرستانه نیست و هدف آنها

حراست از سلامت جامعه است. نومحافظه کاران معتقدند که دستگاه‌های دولتی مسئولیت عمده‌ای در گسترش جنایت داشته‌اند، چرا که آنها مجرمین را به شدت کافی تنبیه نمی‌نمایند.

ب. اندیشه‌های نومحافظه کاران مذهبی و رهبران جنبش نومحافظه کاری

۱. اندیشه‌های محافظه کاران مذهبی

نومحافظه کاران مذهبی گرایش خاصی به اصول دین مسیحیت دارند. اعتقادات خاص مذهبی آنها شامل موارد زیر می‌شود: انجیل مقدس حاوی سخنان خداوند است و معجزات حضرت مسیح واقعیت کامل دارد (و حتی در حال حاضر نیز بعضی مواقع معجزه رخ می‌دهد)، اگر کسی به خواست خداوند «نجات نیابد» در آخرت به جهنم خواهد رفت، روایت آفرینش در انجیل مقدس حکایتی صحیح و کامل از چگونگی آفرینش بشر و زندگانی او است.^{۲۰} در سالهای اخیر، نومحافظه کاران مذهبی سعی کرده‌اند بعضی از اصول دینی خود را در جامعه مطرح ساخته و اشاعه دهند. آنها به طرق مختلف سعی بر اثبات روایت آفرینش بشر داشته‌اند. به نظر آنها، روایت مزبور شرحی حقیقی از آفرینش بشر است و تئوری تکامل، خلاف واقعیت است. نومحافظه کاران مسیحی به افرادی که به روایت آفرینش بشر در انجیل اعتقاد نداشته و تئوری تکامل را شرحی واقعی از چگونگی به وجود آمدن بشر می‌دانند، لقب «انسان‌گرا» داده‌اند. به طور کلی، «انسان‌گرایان» نسبت به ضوابط اخلاقی بی تفاوت هستند. «انسان‌گرایان» تواناییهای زیادی دارند و امروزه امور اجتماعی کشور تحت سیطره آنها قرار گرفته است. در یکی از منابع چنین آمده است: «به عقیده اصول‌گرایان، سیاست در آمریکا و تصمیم‌گیری دولت، همچنین مدارس کشور و فرهنگ مردم تحت سیطره انسان‌گرایان قرار گرفته است. انسان‌گرایان به مفاهیم اخلاقی انجیل توجهی نداشته و از سکولاریسم طرفداری می‌کنند. آنها برحسب هوی و هوس عمل می‌کنند و پیوسته در پی ارضای تمایلات نفسانی خود هستند.»^{۲۱} دست‌اندرکاران سازمان «اکثریت اخلاقی» - مهم‌ترین سازمان مسیحیون دست راستی - نیز از «انسان‌گرایان» انتقاد نموده‌اند. در یکی از اعلانات سازمان مزبور چنین

آمده است: «جایگاه اخلاقیات در جامعه تنزل پیدا کرده و این امر ما را نگران ساخته است. افراد ناصالح و انسان گرا و دیگر هواداران لیبرالیسم در صدد هستند ارزشهای اخلاقی و جایگاه سنتی خانواده را از بین ببرند و ما با این امر مخالف هستیم و قصد داریم از آن جلوگیری کنیم.»^{۲۲}

نومحافظه کاران مسیحی برداشت ویژه‌ای از مسایل اجتماعی دارند و از دیدگاه خاص خود به مسایلی چون کمونیسم می‌نگرند. آنها معتقد هستند که در طول تاریخ انسانها به دو دسته تقسیم شده‌اند: آنها که از نیکی حمایت می‌کنند و آنها که از پلیدی حمایت می‌کنند. مؤمنین باید علیه عوامل شیطانی و شرور اعلام جنگ نموده و اجازه ندهند آنها به مقاصد پلید خود دست یابند. کمونیسم عاملی شیطانی است و هر نوع اقدامی که سبب از بین بردن آن گردد، مشروع به شمار می‌آید. در یکی از منابع چنین آمده است: «نومحافظه کاران مسیحی معتقدند که کمونیسم تنها یک ایدئولوژی نیست، بلکه آئینه تمام نمای ظهور شیطان در میان انسانهای عصر ما است و به همین جهت کاربرد خشونت علیه این عامل شیطانی امری لازم و مشروع می‌باشد.»^{۲۳} نومحافظه کاران مسیحی برداشت ویژه‌ای نیز از نقش زن در جامعه دارند. از دید آنها، آنچه که امروزه تحت لوای مبارزه برای ارتقای حقوق زنان مطرح می‌شود، پیامدهای نابهنجاری به دنبال داشته است. فمینیسم با تلاش در جهت ایجاد برابری میان زن و مرد، تفاوت‌های موجود میان زن و مرد را نادیده می‌گیرد. ضوابط اخلاقی حکم می‌کند ما همواره خصوصیات ویژه زنان را در نظر بگیریم. آنچه که امروزه تحت عنوان برابری حقوقی زن و مرد مطرح می‌شود غرایز و احساسات ویژه زنان را نادیده گرفته و آنها را لگدمال می‌کند. ما باید خصوصیات ویژه زنان را در نظر بگیریم و از آنها مراقبت و محافظت نماییم. در صحنه سیاسی آمریکا عدم توجه به این مطلب پیامدهای ناخوشایندی به همراه داشته است. برابری حقوقی میان زن و مرد، تعالیم انجیل مقدس را نادیده گرفته است. انجیل مقدس به ما آموخته که زنان باید تحت اقتدار همسران خود باشند، اما برابری حقوقی میان زن و مرد این امر را نفی می‌نماید.^{۲۴}

امروزه نومحافظه کاران مسیحی به طور جدی از جایگاه سنتی خانواده جانبداری

می‌کنند و تعبیر آنها از نقش زن در جامعه در چارچوب عقاید آنها در باب خانواده معنای خاص و مهمی پیدا می‌کند. در اواخر دهه ۱۹۸۰، نومحافظه کاران مسیحی سازمان جدیدی را به نام «اتحادیه مسیحیون» تأسیس کردند. این سازمان امروزه مسئولیت رهبری نومحافظه کاران مسیحی را به عهده دارد. یکی از مقامات عالی رتبه این سازمان بر اهمیت توجه به مسایل خانواده تأکید نموده و اعلام داشته است: «فیلمهای مبتذل، خشونت و سکس سلامت فرهنگ ما را مورد تهدید قرار داده است و ما می‌خواهیم از ادامه این امر جلوگیری کنیم. سلامت فرهنگ جامعه برای خانواده‌ها این امکان را فراهم می‌آورد تا شکل سنتی خود را حفظ نمایند. همچنین ما از کاهش مالیاتها برای خانواده‌هایی که دارای فرزند هستند جانب‌داری می‌کنیم.»^{۲۵} یکی از دست‌اندرکاران نهضت نومحافظه کاری مسیحی به جنبه دیگری از موضوع اشاره نموده و اظهار داشته است: «وضعیت نامطلوب اقتصادی و از هم پاشیدگی خانواده‌ها مشکلات بزرگی برای کودکان آمریکایی به وجود آورده است. درصد رو به رشد طلاق و عدم انسجام خانواده‌ها موجب شده است کودکان از محبت والدین خود محروم بمانند.»^{۲۶} به طور کلی، نومحافظه کاران مسیحی جهان بینی خاصی دارند. در یکی از منابع چنین آمده است: «نومحافظه کاران مسیحی بنیادگرا هستند. جهان بینی آنها از تجربه فرقه پروتستان در آمریکا نشأت می‌گیرد و بر فردگرایی، کار زیاد، صرفه جویی و کنترل احساسات تأکید دارد. عناصر دیگری نیز در جهان بینی نومحافظه کاران مسیحی یافت می‌شود. به عنوان مثال، آنها پایبندی به خانواده و پیروی از رسم و رسوم سنتی در مورد نقش زن و شوهر را محترم می‌شمرند. همچنین آنها هم جنس بازی را مردود شمرده و معتقدند که زن و مرد نباید قبل از انعقاد پیوند زناشویی با یکدیگر روابط جنسی داشته باشند. نومحافظه کاران مسیحی وطن دوست هستند و این بعد از طرز فکر آنها با اعتقادات مذهبی آنها به نحوی عجین گشته است. آنها معتقدند که خداوند متعال جایگاه ویژه‌ای برای آمریکا در میان ملل دیگر در نظر گرفته است و بهترین مواهب و نعم را به مردم آمریکا اعطاء نموده است.»^{۲۷}

۲. اندیشه‌های رهبران جنبش نومحافظه کاری

رهبران جنبش نومحافظه کاری به نظریه پردازی در باب سیاستهای دولت علاقه وافری نشان نداده اند و غالباً اندیشه‌های آنها مربوط به جنبه‌های عملی سیاست دولت می باشد. رهبران جنبش نومحافظه کاری از عملکرد دولتهای ریگان و بوش رضایت کامل نداشتند. در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۰، رهبران جنبش نومحافظه کاری از نامزدی ریگان حمایت کردند، اما آنها از اینکه ریگان، بوش را به سمت معاون خود برگزیده بود ناراضی بودند. ویگوتتری اعلام کرد که: «رونالد ریگان مورد تأیید ما است اما نه جرج بوش.» در یکی از گزارشهای نیمه اول دهه ۱۹۸۰، به تفاوت‌های عقیدتی میان دست اندرکاران حزب جمهوری خواه و رهبران جنبش نومحافظه کاری اشاره شده است. در این گزارش آمده است: نومحافظه کاران از کاهش مالیات جانبداری می کنند، اما جمهوری خواهان معتقدند که پیش از کاهش مالیات باید به مسئله توازن بودجه دولت رسیدگی شود. نومحافظه کاران از محاسن سرمایه داری سخن می گویند، اما روش برخورد جمهوری خواهان با این مسئله طور دیگری است. جمهوری خواهان از تنظیم بازار توسط دولت خرسند نیستند، اما برای سیاستهایی که موجب بهبود وضعیت بازرگانی کشور در بازارهای بین المللی می شود، اهمیت بیشتری قایل هستند. جمهوری خواهان از سیاستهایی که به وضعیت بازرگانان کشور در بازارهای بین المللی کمک می کند جانبداری می کنند و از دیدگاه آنها این گونه سیاستها باید به طور پیوسته به مرحله اجرا گذاشته شود و مهم نیست که این امر تا چه اندازه به عملکرد بازار آسیب می رساند. محافظه کاران از افزایش بودجه نظامی دولت جانبداری می کنند، اما جمهوری خواهان از «دتان» با اتحاد جماهیر شوروی و کنترل تسلیحات اتمی جانبداری می کنند. جمهوری خواهان و نومحافظه کاران دیدگاه مشترکی در باب مسایل اجتماعی ندارند. یکی از اعضای کنگره آمریکا به نام «باربر کانیل» به نمایندگی از سوی جمهوری خواهان اظهار داشت: در ضوابط اجتماعی نومحافظه کاران مورد پسند ما نمی باشد، ضوابطی که از مردم می خواهد «همیشه» این چنین رفتار کنند و «هرگز» این کار را نکنند، مورد پسند ما نمی باشد.^{۲۸}

در سال ۱۹۸۵، رهبران جنبش نومحافظه کار از عملکرد دولت ریگان ابراز نارضایی می کردند اما در عین حال آنها امیدوارانه به سیاست گذاری دولت چشم دوخته و انتظار داشتند که ریگان به خواسته های آنها جامه عمل پیوشاند. در یک گزارش چنین آمده است: «برخی از کارگزاران دولت ریگان از سیاستهای حزب جمهوری خواه جانبداری می کنند و روش پراگماتیستی را پیش گرفته اند. رئیس هیأت دولت - جیمز بیکر - یکی از افراد یاد شده می باشد. برخی از مفسرین معتقدند که ریگان تحت تأثیر افراد مزبور قرار گرفته است و به یک رئیس جمهور میانه رو مبدل گشته است. اما برخی از محافظه کاران برداشت مثبتی از نحوه عملکرد بعضی از کارگزاران دولت ریگان دارند. در میان این عده از مردم، ریگان رئیس جمهور محافظه کار است و مانند همیشه سعی دارد به اهداف نومحافظه کاران جامه عمل پیوشاند. یکی از دست اندرکاران برجسته جنبش نومحافظه کاری، «جین کرک پترک» است. وی به تازگی اعلام داشت که هیچ یک از سردمداران جنبش نومحافظه کاری به اندازه ریگان در جهت پیشبرد منافع نومحافظه کاران تلاش ننموده است. نظر «کرک پتریک» صحیح است اما باید این نکته را هم در نظر گرفت که ریگان از مسیر دلخواه محافظه کاران قدری منحرف گشته و به برخی از اهداف سیاسی آنها جامه عمل نیوشانده است.»^{۲۹}

تا بدینجا مهمترین اندیشه های گروههای حامی نومحافظه کاری مورد بررسی قرار گرفت. دولتهای ریگان و بوش این اندیشه ها و آرا را محترم شمرده و سعی در اشاعه آنها داشتند تا بدین وسیله بتوانند به مردم آمریکا بقبولانند که سیاستهای اقتصادی جدید دولت باید ارزشمند محسوب شود و برای آحاد مردم سودمند می باشد. تلاش دولت در جهت معرفی و اشاعه ارزشهای دست راستی از طریق توسعه روابط و همکاریها بین دولتمردان و کارگزاران جنبش راست نو تحقق پیدا کرد و ما در ادامه بحث در مورد این مهم به طور خلاصه توضیحاتی ارائه می نماییم. برای تبیین مسئله مذکور فعالیتهای اقشار هوادار نومحافظه کاری را بررسی می کنیم و در قالب آن توضیحاتی درباره روابطی که بین کارگزاران دولتی و اقشار حامی نومحافظه کاری وجود داشت، ارائه می گردد.

روابط دولت با اقشار هوادار جنبش نومحافظه کاری

در قسمت نخست، فعالیتهای سیاسی نومحافظه کاران بین سالهای ۱۹۴۵ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ را بررسی می‌کنیم. این قسمت شامل دو بخش است. در بخش یکم، عملکرد روشنفکران نومحافظه کار را مرور می‌کنیم و در بخش دوم، نقش نومحافظه کاران در قالب رقابتهای حزبی را بررسی می‌کنیم. در قسمت دوم، فعالیتهای سیاسی نومحافظه کاران بین سالهای اواخر دهه ۱۹۷۰ تا حال حاضر را تشریح می‌کنیم. در بخش یکم این قسمت، فعالیتهای رهبران نومحافظه کاری در جهت سازمان دهی به جنبش خود و سپس در بخش دوم، عملکرد نومحافظه کاران مسیحی را بررسی می‌کنیم.

قسمت نخست. عملکرد سیاسی نومحافظه کاران بین سالهای ۱۹۴۵ تا

اواخر دهه ۱۹۷۰

بخش یکم. عملکرد روشنفکران نومحافظه کار

همانطور که پیشتر اشاره شد، روشنفکران نومحافظه کار سهم بسزایی در گسترش اندیشه‌های نومحافظه کاری در آمریکا داشته‌اند، اما همچنان که مشاهده خواهد شد، روشنفکران نومحافظه کار سهم مهمی در به اجرا گذاشتن اهداف سیاسی نومحافظه کاران نیز داشته‌اند. یکی از صاحب نظران درباره فعالیتهای نومحافظه کاران در این دوره زمانی می‌گوید: «در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، عقاید اقشار محافظه کار آمریکایی انسجام بیشتری یافت و همکاری میان آنها افزایش یافت. محافظه کاران نشریات خاص خود را به چاپ رسانیده و انتشار دادند؛ مانند «مجله ملی»، «سرگذشت بشر» و «عصر جدید» و گروههای خاصی برای فعالیت سیاسی تشکیل دادند؛ مانند «اتحادیه محافظه کاران آمریکایی» و سازمانهایی جهت آموزش نسل جدید خود تأسیس نمودند، مانند «مؤسسه مطالعات دانشگاهی» و «جوانان حامی آزادی». محافظه کاران حد و مرزی برای عقاید خود تعیین نمودند و بدین ترتیب برخی از محافظه کاران که عقاید آنها با آنچه که محافظه کاران به آن گرایش داشتند، مغایرت داشت، منزوی گشته و دیگر جزو جرگه محافظه کاران محسوب

نمی‌شدند. برخی از آزادی خواهان که گرایش زیادی به سکولاریسم داشتند مانند «ایان رند» و برخی از سنت‌گرایان که سیاست جدید [روزولت] را پذیرفته و به نحوی از آن جانبداری می‌کردند. مانند «پیترویرک»، کم‌کم از رده محافظه کاران خارج شدند.^{۳۰} پس از بروز جنگ سرد، روشنفکران نومحافظه کار سعی کردند عقاید خود را به طور جدی مطرح سازند. نومحافظه کاران روشنفکر به مقابله با کمونیسم پرداخته و همانطور که پیش از این اشاره شد، اقدامات ویژه‌ای را جهت اشاعه عقاید خود در این زمینه به انجام رساندند (مانند تأسیس مجله «تفسیر»). روشنفکران نومحافظه کار از امکانات نسبتاً زیادی برخوردار بودند و این امر هم موجب شد که آنها بتوانند گامهای مؤثری در جهت دست‌یابی به اهداف خود بردارند. آنها نفوذ قابل توجهی در وسایل ارتباط جمعی داشتند. نظریات روشنفکران نومحافظه کار در نشریاتی چون «دانش پژوهان آمریکا»، «سیاست خارجی»، «نیوزویک» و «تایمز» انعکاس یافته و جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده بود. به همین منوال، روشنفکران نومحافظه کار با استفاده از شبکه‌های تلویزیونی عقاید خود را در جامعه اشاعه می‌دادند.^{۳۱}

بخش دوم. نومحافظه کاران و حزب جمهوری خواه

در این بخش فعالیتهای حزبی نومحافظه کاران در طول سالهای ۱۹۴۵ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ را تشریح می‌کنیم. همانطور که مشاهده شد، قشر روشنفکر نومحافظه کار عامل مهمی در پیشبرد مقاصد جنبش نومحافظه کاران محسوب می‌گردد، اما در کل نومحافظه کاران با رخنه کردن در رقابتهای حزبی رفته رفته جایگاه سیاسی خود را مستحکمتر کردند و از این طریق توانستند به طور بارزی بر جریانات سیاسی رایج در آمریکا تأثیر بگذارند. در این مقطع زمانی، رقابت بین دو حزب عمده آمریکا یعنی حزب دموکرات و حزب جمهوری خواه جو سیاسی حاکم را اشباع کرده بود و عملکرد نومحافظه کاران در چارچوب جو سیاسی مزبور شکل می‌گرفت. شرحی که ما در اینجا درباره استراتژی نومحافظه کاران در قالب رقابتهای حزبی در آمریکا ارائه می‌کنیم، برحسب یک رشته اطلاعات کلی است. در اواسط دهه ۱۹۵۰، کارگزاران حزب جمهوری خواه «عملیات دیکسی» را به اجرا

گذاشتند. هدف از اجرای برنامه مزبور جلب حمایت دموکراتهای جنوب آمریکا بود. در همین روزها سرکردگان جنبش نومحافظه کاری به این نکته آگاهی پیدا کردند که عقاید برخی از رأی دهندگان دموکرات با عقاید آنها هم خوانی زیادی دارد و این امر موجب شد که آنها اقداماتی را جهت جلب حمایت این عده از رأی دهندگان به مرحله اجرا بگذارند.

در سال ۱۹۶۴، «گلدواتر» عنوان کاندیدای ریاست جمهوری حزب جمهوری خواه را احراز نمود و در جریان رقابت انتخاباتی با نامزد حزب دموکرات یعنی «جانسن» مواجه شد. گلدواتر در جریان رقابتهای حزبی سال ۱۹۶۴ به رشد نقش دولت فدرال اعتراض نموده و بر اهمیت ضدیت با کمونیسم تأکید داشت. مشاور اقتصادی گلدواتر، «میلتون فریدمن» بود. اما عاقبت گلدواتر شکست بزرگی از جانسن خورد. در انتخابات ریاست جمهوری وقت استراتژی دست اندرکاران انتخاباتی گلدواتر این بود که رأی دهندگان محافظه کار (مشمول بر رأی دهندگانی که در گذشته به کاندیداهای حزب دموکرات رأی می دادند) را به پای صندوقهای رأی بکشانند و از حمایت آنها بهره مند گردند. یکی از ناظرین سیاسی در ارزیابی انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۴ به این نکته اشاره کرده است که انتقاد گلدواتر از رشد نقش دولت فدرال با آنچه که به طور کلی رأی دهندگان به آن گرایش داشتند، منافات داشت. در دوران ریاست جمهوری کندی و جانسن وی یعنی جانسن، دولت حیطه عملکرد خود را به ویژه در زمینه امور رفاهی گسترش داده بود. کلاً رأی دهندگان مخالفت چندانی با این گونه عملکردهای دولت نداشتند. این امر عاملی مهم در شکست گلدواتر محسوب می گردد.^{۳۲}

اما پیش از اینکه عملکرد نومحافظه کاران در سالهای ۱۹۶۴ به بعد را تشریح کنیم بایستی به این نکته اشاره کنیم که نومحافظه کاران برای جلب حمایت رأی دهندگان از گلدواتر از یک شیوه ابتکاری استفاده کردند که کاربرد آن، به ویژه در سالهای بعدی تأثیر بسیاری بر نتایج حاصل از فعالیتهای سیاسی نومحافظه کاران داشت. نومحافظه کاران لیست بزرگی از اسامی هواخواهان خود تهیه کردند و از طریق مکاتبه با افرادی که نام آنها جزو لیست مزبور بود، توانستند به نحوی از حمایت آنها در جریان انتخابات سال ۱۹۶۴ برخوردار شوند. از طریق مکاتباتی که به این نحو انجام شد، پول نسبتاً زیادی نصیب ارگانهای وابسته به

کاندیداتوری گلدواتر شد. شکست گلدواتر ضربه سختی به پیکر جنبش نومحافظه کاری وارد کرد، اما نومحافظه کاران از تلاش باز نایستادند و در انتخابات سالهای بعدی همچنان به حمایت از کاندیداهای ریاست جمهوری دلخواه خود پرداختند. در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۸، گلدواتر و بخش بزرگی از نومحافظه کاران از نیکسون حمایت کردند، اما بخش دیگری از نومحافظه کاران راه دیگری را پیش گرفتند و به «جرج والاس» رأی دادند. والاس فرماندار ایالت آلاباما در جنوب آمریکا بود. وی شعارهای «پوپولیستی» می داد و بر این نکته تأکید می کرد که قدرت از مردم نشأت می گیرد. وی در سمت فرمانداری ایالت آلاباما مقدار زیادی از بودجه ایالتی را صرف برنامه های رفاهی کرده و از جهاتی هم علاقه زیادی به اصول محافظه کاران نشان می داد (به عنوان مثال، وی از فیلمهای مبتذل انتقاد می کرد). وی در سال ۱۹۶۸ حزب مستقلی به نام «حزب مستقل آمریکا» تشکیل داد و در انتخابات سراسری ریاست جمهوری توانست حدود ۱۰ میلیون رأی کسب کند. نکته قابل توجه اینکه، عده زیادی از رأی دهندگانی که به والاس رأی دادند همان رأی دهندگان محافظه کاری بودند که در گذشته به حزب دموکرات گرایش داشتند. اما نومحافظه کاران به رغم تلاشهای خود نتوانستند از حمایت این عده از رأی دهندگان در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری وقت برخوردار شوند.

اما در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۲، اوضاع تغییر کرد و نیکسون توانست از حمایت رأی دهندگانی که در گذشته به حزب دموکرات گرایش داشتند و علاقه قابل توجهی به اصول نومحافظه کاری نشان می دادند، برخوردار شود. حمایت نومحافظه کاران از نیکسون برای وی این امکان را فراهم آورد تا به پیروزی چشمگیری در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۲ دست پیدا کند.^{۲۲} اما پس از رخداد «واترگیت»، بار دیگر خلایی در صفوف نومحافظه کاران ایجاد شد و به همین سبب دموکراتها توانستند در سال ۱۹۷۴ به پیروزی قاطعانه ای در انتخابات کنگره برسند. انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۶ حساسیت خاصی داشت. جنبش نومحافظه کاری از اواسط دهه ۱۹۷۰ متحول گشته و امکانات بالقوه جدیدی کسب کرده بود. جنبش نومحافظه کاری عملاً از سال ۱۹۸۰ به بعد رشد قابل توجهی پیدا کرد، اما

به هر حال تحولات اواسط دهه ۱۹۷۰ به نحوی موجبات رشد جنبش نومحافظه کاری را فراهم آورد. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۶، آن عده از رأی دهندگان نومحافظه کار که پیش از این جزو حامیان حزب دموکرات بودند، به «کارت‌تر» رأی دادند؛ زیرا از دید آنها کارتر فردی نسبتاً محافظه کار بود. در برخی منابع چنین آمده که کارتر علاقه زیادی به اصول دین مسیحیت نشان می‌داد، اما وی رسماً از نومحافظه کاری مسیحی حمایت نکرده بود. در اینجا ذکر این نکته مهم به نظر می‌رسد که برخی از کارشناسان سیاسی اعلام داشته‌اند که در انتخابات سال ۱۹۷۶ همه نومحافظه کاران مسیحی به کارتر رأی دادند، اما برخی دیگر از تحلیلگران سیاسی گفته‌اند که تنها نزدیک به نیمی از نومحافظه کاران مسیحی به کارتر رأی دادند. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۶، فورد عنوان نامزدی حزب جمهوری خواه را داشت، اما وی در رقابت با کارتر شکست خورد. کلاً می‌توان گفت که نومحافظه کاران نقش نسبتاً عمده‌ای در پیروزی کارتر داشتند.^{۳۴}

قسمت دوم. عملکرد سیاسی نومحافظه کاران از اواخر دهه ۱۹۷۰ تا به امروز

بخش یکم. فعالیتهای رهبران جنبش نومحافظه کاری

همانطور که پیشتر گفته شد، ویگوتری و چند تن دیگر نقش رهبری جنبش نومحافظه کاری را بر عهده دارند و هدف ما در اینجا تشریح عملکرد آنها در جهت سازمان دهی جنبش نومحافظه کاری و در کنار آن پی بردن به روابط دست اندر کاران جنبش نومحافظه کاری با کارگزاران دولت است. در این بخش ما علاوه بر تشریح فعالیتهای رهبران جنبش نومحافظه کاری به دیگر عواملی که به سازمان دهی این جنبش کمک کرده‌اند هم اشاره می‌کنیم. در سال ۱۹۶۴، گلدواتر به نحو غیر مترقبه‌ای سمت نامزدی حزب جمهوری خواه را احراز نمود و در رقابتهای انتخاباتی ریاست جمهوری آن سال شرکت جست. نکته قابل توجه اینک، در این مقطع زمانی جنبش نومحافظه کاری از سازمان دهی گسترده‌ای برخوردار نبود.

حدود ۳۰ هزار نفر برای پیشبرد مقاصد سیاسی نومحافظه کاران فعالیت می کردند و در این زمان تنها دو سازمان نومحافظه کار وجود داشت که عبارت بودند از «جوانان حامی آزادی» و «جامعه جان برج». «جامعه جان برج» کمونیسم را دشمن واقعی آمریکا و دیگر مردم قلمداد نموده بود و بعضی از کارشناسان معتقدند که این مؤسسه در واقع به شاخه افراطی جنبش نومحافظه کاری تعلق دارد.

در اواخر دهه ۱۹۷۰، جنبش نومحافظه کاری سازمان دهی گسترده تری یافت و همانطور که پیشتر گفته شد، ویگوتری به همراه چند تن دیگر از طریق ائتلاف با جناحهای مختلف نومحافظه کار گام بسیار مهمی در جهت سازمان دهی جنبش نومحافظه کاری برداشتند. همکاران اصلی ویگوتری عبارتند از: «پال وریج»، «هاوارد فیلیپس» و «جان تری دلن». در اواسط دهه ۱۹۷۰، ابعاد فعالیتهای ویگوتری و همکارانش گسترش قابل توجهی یافت. در دهه ۱۹۷۰، رهبران جنبش نومحافظه کاری برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود، به ویژه برای اعمال نفوذ بیشتر بر حزب جمهوری خواه اقدام به تشکیل «کمیته های مبارزه سیاسی» در سطح ایالتی و ملی نمودند. در سال ۱۹۷۵، یکی از رهبران جنبش نومحافظه کاری به نام «دلن» سمت ریاست «کمیته مبارزه سیاسی ملی» را به عهده گرفت و امروزه این کمیته بزرگترین «کمیته مبارزه سیاسی» نومحافظه کاران می باشد. کلاً این نوع کمیته ها در جهت فراهم آوردن امکانات مالی لازم برای نامزدهای انتخاباتی نومحافظه کاران (جمهوری خواهان) فعالیت می کنند. در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۰، «کمیته مبارزه سیاسی ملی» بیش از دو میلیون دلار کمک نقدی و غیرنقدی به کاندیداهای نومحافظه کاران اعطا کرد و چند میلیون هم صرف امور دیگر چون تبلیغات نمود. ویگوتری و همکارانش برای «کمیته مبارزه سیاسی ملی» پول جمع آوری می کنند.

همانطور که ملاحظه می شود، «کمیته های مبارزه سیاسی» برای رسیدن به اهداف خود احتیاج به پول زیادی دارند و در این میان ویگوتری و همکاران وی سعی نموده اند که از طریق تماسهای پستی پول لازم برای ارگانهای مختلف نومحافظه کار را تهیه کنند. از اواسط دهه ۱۹۷۰ تا به امروز نومحافظه کاران و به ویژه ویگوتری و همکارانش توانسته اند ابعاد

کارکرد تماس‌های پستی را گسترش دهند. نومحافظه کاران از طریق تماس‌های پستی با هواخواهان خود از آنها درخواست کمک مالی می‌کنند و یا از آنها می‌خواهند که در انتخابات محلی یا ملی به کاندیداهای خاصی رأی دهند و یا از نمایندگان خود در کنگره درخواست ویژه ای نمایند. اما یکی دیگر از دست‌اندرکاران جنبش نومحافظه کاری به نام «فیلیس شفلی» به نوعی به پیشبرد اهداف نومحافظه کاران یاری نموده است. شفلی در زمینه پیشبرد اهداف زنان نومحافظه کار فعالیت داشته است و ما در اینجا به طور گذرا به برخی از فعالیت‌های وی اشاره می‌کنیم. شفلی سمت ریاست یکی از ارگان‌های نومحافظه کار تحت عنوان «منع اصلاحیه حقوق زنان» را بر عهده دارد. در دهه ۱۹۷۰ «جنبش حقوق زنان» برای دست‌یابی به برابری حقوقی بین زنان و مردان آمریکایی فعالیت مستمر داشته و سعی نمود قانون اساسی آمریکا را به نفع ایجاد برابری حقوقی بین زنان و مردان آمریکایی اصلاح نماید. شفلی و همکارانش ارگان «منع اصلاحیه حقوق زنان» را بنیاد نهادند تا با اصلاحیه پیشنهادی جنبش حقوق زنان مقابله کنند. شفلی سمت ریاست «مجمع عقابها» را نیز بر عهده دارد. این ارگان نیز در جهت پیشبرد اهداف اجتماعی-سیاسی زنان نومحافظه کار فعالیت می‌کند.

رهبران جنبش نومحافظه کاری موفق شدند با قشر نومحافظه کار مسیحی ائتلاف سیاسی برقرار کنند و این امر یکی از مهمترین دستاوردهای آنها محسوب می‌شود. در اواسط دهه ۱۹۷۰، فیلیپز فردی به نام «ادوارد مک اتیر» را استخدام کرد تا وی را در امور مربوط به «انجمن محافظه کاران» یاری دهد. فیلیپز سپس در سال ۱۹۸۰ به مک اتیر کمک کرد تا سازمان «میزگرد مذهبی» را تأسیس نماید. از سوی دیگر، ویریچ با «رابرت بیلینگز» ارتباط برقرار کرده و به او کمک کرد «اتحادیه ملی مسیحیون مبارز» را تأسیس کند. بیلینگز مدت‌ها در زمینه جانبداری از حقوق مدارس مسیحی فعالیت می‌کرد. «اتحادیه ملی مسیحیون مبارز» به عنوان گروه فشار از قانون‌گذاری به نفع مدارس مسیحی حمایت می‌کند. بیلینگز سپس ویریچ را با «فال ول» آشنا نمود و فال ول سپس سازمان «اکثریت اخلاقی» را در سال ۱۹۷۹ بنیان نهاد. فال ول، سمت ریاست سازمان «اکثریت اخلاقی» را به عهده گرفت و بیلینگز سمت معاون اول وی را احراز نمود. تا اواخر دهه ۱۹۸۰، دوارگان اصلی نومحافظه کاران مسیحی

سازمان «میزگرد مذهبی» و سازمان «اکثریت اخلاقی» بودند که به ترتیب توسط مک اتیر و فال ول رهبری می شدند. این ارگانها سعی می کنند اقشار مسیحی نومحافظه کار را با اهداف سیاسی خود هم گام سازند و با نفوذ در مدارس مسیحی و کلیسا و از طریق تماس تلویزیونی سعی می کنند موجبات بسیج اجتماعی و سیاسی هواخواهان خود را فراهم سازند. «ویریج» نقش دست اندر کاران جنبش نومحافظه کاری در جهت گسترش فعالیتهای نومحافظه کاران مسیحی را چنین توصیف نموده است: «ما بر نحوه عملکرد [نومحافظه کاران مسیحی] نظارت می کنیم. ما به آنها می گوئیم خوب اگر ما این کارها را انجام دهیم بازده کار ما بالا می رود.»

یک تحلیلگر سیاسی می گوید رهبران جنبش نومحافظه کاری نقش مهمی در توسعه فعالیتهای سیاسی نومحافظه کاران مسیحی ایفا نموده اند. توسعه نقش نومحافظه کاران مسیحی بر اساس طرح اولیه رهبران جنبش نومحافظه کاری شکل گرفت.^{۳۵} عمده ترین روزنامه نومحافظه کاران واشنگتن تایمز است. این روزنامه در روز صدهزار تیراژ دارد. مجلات دیگر نومحافظه کاران عبارتند از مجله «اینسایت» و مجله «جهان و من». یک ارگان مسیحی نومحافظه کار که در کره جنوبی مستقر است و نام آن کلیسای متحد است، صاحب مجلات اینسایت، جهان و من است.

در اینجا بحث را درباره مؤسسات نومحافظه کاری که در امور پژوهشی فعالیت دارند، پی می گیریم. عمده ترین مؤسساتی که نومحافظه کاران را در امور پژوهشی یاری می کنند عبارتند از «سازمان هوور»، «بنیاد هرتیج» و «مؤسسه تحقیقاتی آمریکا». در کنار این سه مؤسسه مؤسسات پژوهشی دیگری نیز فعالیت دارند. دولتمردان آمریکا افرادی را که در برخی از این مؤسسات کوچکتر فعالیت دارند، به استخدام خود درآورده اند. «بنیاد حقوقی ایالات کوهستانی» یکی از این مؤسسات است و دولت ریگان از میان کارکنان این ارگان تحقیقاتی «جیمز وات» و «ان گوروش» را به استخدام خود درآورد. وات و گوروش در وزارت کشور به کار گمارده شدند. یکی دیگر از این مؤسسات «مؤسسه جامعه فدرالیست» نام دارد. افرادی که در این مؤسسه تعلیم می بینند عمدتاً جذب ارگانهای حقوقی می شوند. «سازمان هوور» در دانشگاه «استنفورد» است. دانشگاه استنفورد در ایالت کالیفرنیا قرار دارد و یکی از کارشناسان

سیاسی، آن را منزلگاه نومحافظه کاران خوانده است. «سازمان هوور» مدت‌ها در زمینه مطالعات سیاست خارجی فعالیت داشت، ولی در سالهای اخیر به مطالعات سیاست داخلی روی آورده است. دولت ریگان از میان کارکنان «سازمان هوور» «مارتین اندرسن» را به استخدام خود درآورد. اندرسن به سمت مشاور یکم رییس جمهور در زمینه سیاست داخلی کشور به کار گمارده شد.^{۳۶}

«بنیاد هریتیج» کار خود را در سال ۱۹۷۳ آغاز کرد. در سال ۱۹۷۳، «جوزف کورز» به این مؤسسه کمک مالی بزرگی کرد. کورز صاحب یکی از کمپانیهای بزرگ مشروب سازی آمریکا است و در فراهم آوردن امکانات مالی لازم برای رهبران جنبش نومحافظه کاری نقش ویژه و عمده ای ایفا نموده است. در سال ۱۹۸۳، «بنیاد هریتیج» بیش از ۱۰۰ کارمند داشت و هر هفته چهار یا پنج مقاله درباره مواضع نومحافظه کارانه خود انتشار می داد. براساس اطلاعات جدیدتر، در سال ۱۹۸۸ «بنیاد هریتیج» ۱۴۰ کارمند در اختیار داشت و بودجه آن بالغ بر ۱۵ میلیون دلار بود. فصلنامه «بنیاد هریتیج» مجله «پالیسی رویو» نام دارد. تشکیلات این مؤسسه از تازه ترین تکنولوژی بهره جسته و دفتر کارگزینی آن برای متخصصین نومحافظه کار این سازمان این امکان را فراهم می سازد تا در مؤسسات دولتی مشغول به کار شوند. در زمان ریگان یکی از کارمندان «بنیاد هریتیج» به نام «دنی بوگز» به استخدام دولت درآمد. وی در تنظیم برنامه های دولت سهیم بود و براساس اطلاعات موجود وی گرایش خاصی به نقطه نظرات میلتنون فریدمن داشت. با یاری «بنیاد هریتیج» بوگز توانست به رده های بالای کارگزاران دولت ریگان صعود کند. وی ابتدا به سمت معاون کاخ سفید به کار گمارده شد و سپس سمت قائم مقام وزیر انرژی را احراز نموده و بعداً به سمت قاضی یکی از دادگاههای استیناف منصوب گردید.^{۳۷}

در سال ۱۹۶۴، «مؤسسه تحقیقاتی آمریکا» امور تبلیغاتی گلدواتر را اداره می کرد. رفته رفته حیطه فعالیت‌های این مؤسسه وسعت قابل توجهی یافته است. امروزه «مؤسسه تحقیقاتی آمریکا» در زمینه های مختلف پژوهشی فعالیت دارد و سمینارهای متعددی را برگزار می کند. از جمله نشریات نسبتاً معروف این مؤسسه، مجله «افکار عمومی» می باشد. در اوایل دهه

۱۹۸۰، «مؤسسه تحقیقاتی آمریکا» بودجه‌ای بالغ بر ۱۰ میلیون دلار داشت. کارکنان این مؤسسه به استخدام ارگانهای مختلفی درآمدند. یکی از کارکنان این مؤسسه به نام «باربر کانبل» سمت ریاست بانک جهانی را داشت و دو تن دیگر به نامهای «جین کرک پتریک» و «دیوید جرگن» جزو مقامهای عالی رتبه دولت ریگان بودند. ما با کرک پتریک قبلاً آشنا شدیم. جرگن سمت سرپرست روابط عمومی دولت ریگان را احراز نمود. در سال ۱۹۸۷، ریگان ابتدا «آنتوان اسکالیا» و «رابرت بورک» را به سمت قضات دادگاههای استیناف منصوب نمود و چندی بعد این دو تن را به سمت قضات دیوان عالی منصوب کرد. ریگان، «لرنس سیلبرمن» را هم به سمت قاضی دادگاه استیناف منصوب نمود. اسکالیا، بورک و سیلبرمن هر سه جزو کارکنان «مؤسسه تحقیقاتی آمریکا» بودند.

برخی از ارگانهای وابسته به جنبش نومحافظه کاری به عنوان گروههای فشار انجام وظیفه می‌کنند و در این راستا آنها سعی نموده‌اند عملکرد حزب جمهوری خواه را تحت تأثیر قرار دهند و از این طریق در جهت رسیدن به اهداف سیاسی خود گام بردارند. از اواسط دهه ۱۹۷۰ «کمیته‌های مبارزه سیاسی» در جهت اعمال نفوذ بر حزب جمهوری خواه فعالیت می‌کردند، اما گسترش سازمان دهی نومحافظه کاران در سالهای بعدی برای آنها این امکان را فراهم ساخته تا تواناییهای خود را جهت اعمال نفوذ هر چه بیشتر بر حزب جمهوری خواه بالا ببرند. در زمان ریاست جمهوری ریگان دو مؤسسه نومحافظه کار دیگر به عنوان گروههای فشار فعالیت خود را آغاز کردند. یکی از این مؤسسات، «مؤسسه شهروندان آمریکا» نام دارد و دیگری، «اتحادیه جوانان محافظه کار» نام دارد. «مؤسسه شهروندان آمریکا» جزو سازمان «بنیاد هریتیج» می‌باشد و عمدتاً در سطوح محلی فعالیت می‌کند.^{۳۸}

بخش دوم. فعالیتهای مسیحیون محافظه کار

کشیشها و پیشوایان اصول گرا نقش عمده‌ای در پیشبرد مقاصد سیاسی اصول گرایان نموده‌اند. کشیشهای مسیحی (اصول گرا) به عنوان متحدین جناح راست حزب جمهوری خواه در صحنه سیاسی آمریکا حضور داشته‌اند. یکی از کارشناسان سیاسی

در این باره می‌گوید: کشیشهای اصول‌گرا برای سناتور تفت کار می‌کردند. آنها حامی جوزف مک‌کارتی و مخالف جان کندی بودند و به گلدواتر رأی دادند. در طول این سالها آنها وفاداری خود را به جناح راست حزب جمهوری خواه به اثبات رسانیده و از این موضوع به خود می‌بالیدند. یکی از کشیشهای برجسته اصول‌گرا به کسانی که مانند لیبرالها همواره با بی‌تفاوتی از موضوعات عقیدتی می‌گذرند، هشدار داده و گفت که این عده از مردم [در آخرت] همراه دست‌اندرکاران دولت [فرانکلین] روزولت در آتش جهنم می‌سوزند.^{۳۹}

به غیر از رهبران دینی اصول‌گرا باید به توده پیروان و آنهايي که به طور فعال از نهضت نومحافظه‌کاری مسیحی حمایت می‌کنند هم اشاره کرد. برطبق اطلاعاتی که در دسترس است، امروزه حدود ۵ میلیون نفر از مردم آمریکا به طور فعال از نهضت نومحافظه‌کاری مسیحی حمایت می‌کنند. این افراد در فعالیتهای انتخاباتی نومحافظه‌کاران مسیحی شرکت می‌جویند و یا از طریق اعطاء وجه مالی با حضور در جلسات سیاسی نومحافظه‌کاران مسیحی از جنبش مزبور حمایت می‌کنند. تشکیلات و ارگانهای مختلف نومحافظه‌کاران مسیحی در زمینه‌های مختلفی از جمله اطلاع‌رسانی به رأی‌دهندگان و یا آموزش آنها فعالیت می‌کنند اما هدف اصلی آنها جلب نومحافظه‌کاران مسیحی به پای صندوقهای رأی می‌باشد. سرکردگان ارگانهای نومحافظه‌کار مسیحی هواخواهان خود را تشویق می‌کنند تا در مواقع رأی‌گیری با آنها همکاری کنند و در مبارزات انتخاباتی شرکت جسته و از کاندیداهای انتخاباتی خاصی حمایت کنند.

نحوه عملکرد نومحافظه‌کاران مسیحی در زمینه فوق از ویژگیهای خاصی برخوردار می‌باشد. در مبارزات انتخاباتی کنگره، نومحافظه‌کاران مسیحی به برخی از کاندیدها لقب لیبرال داده و سوابق آنها را برای مردم فاش می‌کنند. نومحافظه‌کاران مسیحی سوابق این نوع کاندیدها را در زمینه رأی‌گیری در باب موضوعهای مختلف تحت عناوین گوناگون برای حامیان خود بازگو می‌کنند. آنها رأی‌نمایندگان کنگره را تحت عناوین مختلفی چون پایبندی به ارزشهای اخلاقی یا جانبداری از خانواده تنظیم نموده و در اختیار حامیان خود قرار می‌دهند. نمایندگانی که بر اساس جمع‌بندی نومحافظه‌کاران مسیحی به موضوعاتی چون

دعا در مدارس یا علیه سقط جنین و یا به افزایش بودجه نظامی رأی مثبت نداده اند، به عنوان کاندیداهایی که از موضوعات اخلاقی یا مسایل مربوط به خانواده و مسایل ملی طرفداری ننموده اند، معرفی می شوند. ابعاد فعالیت‌های ارگانهای نومحافظه کار در زمینه مبارزات انتخاباتی از دهه ۱۹۸۰ به بعد گسترش یافت و ما در پایین به تشریح این موضوع می پردازیم. در کل، استراتژی نومحافظه کاران مسیحی از ابتدا بر پایه تشویق حامیان خود به شرکت در مبارزات انتخاباتی (و حمایت از کاندیداهای حزب جمهوری خواه) استوار گشته بود. افزایش فعالیت‌های سیاسی نومحافظه کاران مسیحی تا پیش از دهه ۱۹۸۰، به نحوی موجب ارتقاء جایگاه سیاسی این عده از مردم در سالهای بعدی شده است. پس از ایجاد ائتلاف سیاسی با رهبران جنبش نومحافظه کاری، یکی از اقدامات اولیه رهبران اقشار نومحافظه کار مسیحی ایجاد تسلط بیشتر بر ارگانهای مسیحی فعال در کشور بوده است. در دهه ۱۹۸۰، رهبران اقشار نومحافظه کار مسیحی برنامه های ویژه ای جهت ایجاد تسلط بیشتر بر ارگانهای وابسته به فرقه «پاپتیست» پی گیری نمودند و عاقبت در سال ۱۹۸۶ نتیجه مطلوبی در این زمینه عاید آنها شد. در سال ۱۹۸۶، یکی از رهبران بنام قشر نومحافظه کار مسیحی توانست سمت ریاست «مجمع باپتیست جنوب آمریکا» را احراز نماید. مجمع مزبور بیش از ۱۴ میلیون نفر عضو دارد.

نومحافظه کاران مسیحی همانند دیگر گروههای نومحافظه کار رفتار سیاسی خود را با سیاستهای حزب جمهوری خواه هماهنگ نموده اند و این موضوع هم عملاً موجب افزایش گرایش نومحافظه کاران مسیحی به حزب جمهوری خواه شده است. براساس یکی از نظرسنجیها در سال ۱۹۸۱، ۴۱ درصد از رهبران مذهبی اونجلیکال در ایالات جنوبی آمریکا به حزب دموکرات گرایش داشتند و تنها ۲۹ درصد از آنها هواخواه حزب جمهوری خواه بودند اما در سال ۱۹۸۴، ۶۶ درصد از آنها به حزب جمهوری خواه گرایش داشتند و تنها ۲۶ درصد از آنها هواخواه حزب دموکرات بودند. برپایه یک نظرسنجی دیگر در سال ۱۹۷۶، ۵۶ درصد از اونجلیکال ها به نامزدهای انتخاباتی حزب دموکرات رأی داده بودند، اما در سال ۱۹۸۴ هشتاد و یک درصد از آنها به نامزدهای حزب جمهوری خواه رأی دادند. بخش نسبتاً

کوچکتری از فعالیتهای نومحافظه کاران مسیحی در سطوح محلی متمرکز شده است. در این باب «بروس» می گوید: «نومحافظه کاران مسیحی سعی نموده اند نقش مهمی در مبارزات انتخاباتی ایفا کنند، اما آنها در سطوح محلی نیز فعالیت دارند. آنها از منابع خود سود جسته و به عنوان مثال به طور موقت کارکنان خود را در اختیار ارگانهای مختلف قرار می دهند یا در دادگاه به نفع ارگانهای وابسته به خود شهادت می دهند و یا در زمینه اطلاع رسانی به مطبوعات فعالیت می کنند. استفاده بهینه از منابع موجود به نومحافظه کاران مسیحی امکان می دهد در سطح محلی هیأت اماناء مدارس را تحت فشار قرار دهند تا در برنامه های درسی خود به موضوعات اجتماعی - مذهبی نومحافظه کاران مسیحی توجه نمایند و یا از کارگزاران شهرداری بخواهند که فروش فیلمهای مبتذل را در فروشگاههای شهر ممنوع کنند و یا به قانون گذار ایالتی تماس حاصل نمایند و از آنها بخواهند که در مدارس و اماکن آموزشی روایت انجیل مقدس در باب آفرینش بشر به دانش آموزان و دانش پژوهان تدریس شود.»^{۴۱} تا به اینجا برخی از تحولات مهم نهضت نومحافظه کار مسیحی را بررسی نمودیم و در اینجا می خواهیم این موضوع را بررسی کنیم که موقعیت کنونی اقشار نومحافظه کار مسیحی به چه صورت می باشد. پس از آن که نومحافظه کاران مسیحی نتوانستند از طریق مصوبات قانونی سقط جنین را ممنوع نمایند در سالهای اخیر کوشش زیادی در جهت ارتقاء جایگاه خانواده در اجتماع انجام داده اند.

برخی شرایط اجتماعی در آمریکا می تواند به بهبود موقعیت نومحافظه کاران مسیحی کمک کند. در اواخر دهه ۱۹۸۰، یکی از سازمانهای معتبر آمارگیری در آمریکا اعلام داشت که ۸۷ درصد از مردم آمریکا مذهب را مهم یا قدری مهم می دانند. از سوی دیگر، اطلاعات موجود نشان می دهد که نومحافظه کاران مسیحی امروزه بیشتر از گذشته در مبارزات انتخاباتی شرکت می کنند. پیش از سال ۱۹۸۰ کارگزاران حزب جمهوری خواه تخمین می زدند که ۵۵ درصد از کل جمعیت اصول گرای مسیحی در مبارزات انتخاباتی شرکت جسته و رأی می دهند. در این موقع، ۷۲ درصد از کل مردم آمریکا در رأی گیریهای انتخاباتی شرکت می کردند. در سال ۱۹۸۰، فعالیتهای ارگانهای نومحافظه کار مسیحی و همینطور

سازمانهای دیگر نومحافظه کار مانند «کمیته های مبارزه سیاسی» موجب شد حدود ۲ میلیون نفر از قشر نومحافظه کار مسیحی که پیشتر در مبارزات انتخاباتی شرکت نمی کردند، در رأی گیریهای آن سال شرکت کنند.^{۴۲} ادامه این روند می تواند قابلیت های قشر نومحافظه کار مسیحی را بالا ببرد. نومحافظه کاران مسیحی (و همینطور اقلیت های دیگر نومحافظه کار) در مبارزات انتخاباتی از کاندیداهای حزب جمهوری خواه حمایت می کنند. در برخی مواقع مقامات دولتی حزب جمهوری خواه نتوانسته اند پاسخگوی تقاضاهای قشر نومحافظه کار به معنای کلی آن باشند. اما امکانات جدید قشر نومحافظه کار مسیحی قابلیت های آن را بالا برده و امروزه حزب جمهوری خواه باید به اهداف اجتماعی و سیاسی نومحافظه کاران مسیحی توجه ویژه ای معمول دارد. در صحنه مبارزات انتخاباتی، نومحافظه کاران مسیحی به کاندیداهای حزب جمهوری خواه رأی می دهند، اما در این گونه مواقع هدف اصلی آنها حمایت از کاندیداهایی است که احتمالاً می توانند در پیشبرد اهداف محافظه کارانه قشر نومحافظه کار مسیحی کارساز باشند. از سال ۱۹۸۰ تا سالهای اخیر این امر به طور بارزی به چشم می خورد. نومحافظه کاران مسیحی در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۴ از ریگان حمایت کرده و در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۹۸۸ از بوش حمایت کردند.

نتیجه گیری

طبق استدلال ما با بروز بحران تازه ای در عرصه اقتصاد سرمایه داری بین الملل دولت ریگان و همچنین دولت بوش پدر گامهای جدیدی برای تأمین منافع قشر سرمایه دار جامعه برداشتند. در شرایط جدید اقتصادی کاهش نرخ بهره وری که ناشی از افزایش هزینه ها بود، باعث کاهش نرخ رشد اقتصادی و نرخ سوددهی سرمایه می شد و دولت هم به نوبه خود با کاهش هزینه های رفاهی و اخذ یک رشته سیاستهای جدید کوشش کرد تا به قشر سرمایه دار جامعه کمک کند تا دوباره از نرخ سوددهی بالایی بهره مند گردد. سیاست گذاری دولت تا اندازه ای برپایه اصول مکتب لیبرالیسم پایه ریزی شده بود، اما تا اندازه ای هم به اصول و

ارزشهای دست راستی شباهت داشت و به همین لحاظ ما چنین استدلال کرده ایم که دولتهای ریگان و بوش با مطرح ساختن مسایلی چون احترام به مالکیت خصوصی و مردود شمردن نقش دولت رفاه و تأکید بر ارزشهای سنتی چون احترام به خانواده و اصول اخلاقی، از اصول مکتب محافظه کاری دفاع نمودند. دولت برای اجرای سیاستهای جدید دست راستی باید از لحاظ فرهنگی هم تمهیدات جدیدی اتخاذ می کرد. دولت رفاه محبوبیت زیادی نزد بسیاری از مردم داشت و دولت نمی توانست بدون در نظر گرفتن این مهم به یک باره هزینه های رفاهی را کاهش دهد، بنابراین، دولت با اجرای برنامه های فرهنگی و تأکید بر ارزشهای سنتی افکار مردم را تحت تأثیر قرار داد و کوشید تا از مخالفت مردم بکاهد. از آنجا که جنبش راست جدید در آمریکا می توانست به اشاعه ارزشهای سنتی در جامعه کمک کند، دولتمردان کشور با رهبران و دست اندرکاران جنبش مذکور روابط تنگاتنگی برقرار کردند و بدین وسیله آنها سعی کردند تا به مردم القاء کنند که سیاستهای جدید دولت با ارزشها و آرمانهای قدیمی جامعه سنخیت دارد و مردم باید در مقابل اجرای آنها مقاومت به خرج ندهند و کاملاً آنها را بپذیرند. قطعاً مساعی دولت در جهت ایجاد مشروعیت سیاسی برای سیاستهای اقتصادی که به مرحله اجرا گذاشته می شد، تا حدی نتیجه بخش بود. چنانکه اشاره شد، اطلاعات موجود نشان از این واقعیت دارد که مردم آمریکا به تدریج مثلاً برای اخلاقیات ارزش و اعتبار بیشتری قابل شده و معتقدند که مساعی دولت جهت افزایش کارایی بخش خصوصی در خور توجه بوده است لیکن جنبش نومحافظه کاری و ارزشهای سنتی در شرایط خاصی رشد پیدا می کند و بعید به نظر می رسد که مردم آمریکا در دراز مدت علاقه و افری به اصول و ارزشهای سنتی و دست راستی نشان دهند. قطعاً کاهش رشد اقتصادی آمریکا و در پی آن افزایش درصد بیکاری باعث شد تا مردم برای رفع مشکلات خود به ارزشهای سنتی جامعه روی بیاورند و چنین ادعا کنند که نفوذ افکار و عقاید خارجی چون کمونیسم و عقاید دست چپی می تواند پیامدهای ناخوشایندی به بار آورد. چنین امری نباید در درازمدت هم تداوم داشته باشد. چون ممکن است مردم متوجه این واقعیت شوند که اصولاً نظام سرمایه داری نظامی چندان عقلایی نمی باشد و هر از گاهی دچار افت و رکود می شود و از این جهت اقشار

مختلف، به ویژه اقشار متوسط و پایین جامعه در موقعیت نابهنجاری قرار می‌گیرند. به هر حال پیش‌بینی ما این است که در آمریکا دولت به تدریج از پیروی از اصول و ارزشهای دست راستی سرباز می‌زند و باید برای رفع مشکلات اساسی جامعه راهکارهای دیگری اتخاذ نماید. البته طرح تئوریک ما بر این مسئله تأکید دارد که دولت سرمایه‌داری نمی‌تواند برای حل مشکلات اساسی جامعه فکر اساسی بکند و ما با توجه به این مطلب سیاستهای جدید دولتهای ریگان و بوش را مورد بررسی قرار داده‌ایم و پیش‌بینی نموده‌ایم که چنین سیاستهایی در آینده با شکست روبه‌رو خواهد شد. □



1. Douglas North, *Growth and Welfare in the American Past*, New Jersey: Prentice Hall, 1966, pp. 173-3.
2. Robert Rosenstone, *Protest from the Right*, Beverly Hills: Glencoe Press, 1968, p. 3.
3. Richard Freeland, *The Truman Doctrine and the Origins of Mccarthysim*, New York: Alfred A. Knopf, 1972, p. 358.
4. George Nash, *The Conservative Intellectual Movement in America*, New York: Basic Books, 1976, p. 82.
5. Charles Crowe, *A Documentary History of American Thought and Society*, Boston: Allyn and Boston, 1965, p. 223.
6. William Buckley, *Up from Liberalism*, New York: Arlington House, 1968, pp. 128 and 136.
7. Drake St. Clatire, "Urban Violence and American Social Movements," in Robert Connery (ed.), *Urban Riots, Violence and Social Change*, New York: The Academy of Political Science, 1968, p. 32.
8. Lipset Seymour and Earl Raab, *The Politics of Unreason: Right-wing Extremism in America 1790-1970*, New York: Harper and Row, 1970, p. 267.
9. George Nash, *op.cit.*, p.277.
10. Kenneth Hoover and Raymond Plant, *Conservative Capitalism in Britain and United States*, London: Routledge, 1989, p.97.
11. James Reichley, "The Conservative Roots of the Nixon, Ford and Reagan Administration," *Political Science Quarterly*, Vol. 96, No. 4, Winter 1981-82, pp. 540-1.
12. Peter Steinfelds, *The Neo-Conservatives*, New York: Simon and Schuster, 1979, p. 29.
13. *Ibid.*, p. 30.
14. Daniel Bell, *The Cultural Contradictions of Capitalism*, London: Heinmann, 1976, pp. 42 and 51.
15. Delbeare Kenneth and Linda Metcalf, *American Ideologies Today*, New York: Random House, 1988. pp.135-6.
16. Peter Steinfelds, *op.cit.*, p. 57.

17. *Ibid.*, p. 59.

18. Richard Viguerie, *The New Right, Falls Church: The Viguerie Company*, 1981, p. 121.

۱۹. این مطالب در منبع زیر ذکر شده است :

Delbeare Kenneth and Linda Metcalfe, *op.cit.*, pp.169-73.

20. Steve Bruce, *The Rise and Fall of the New Christian Right*, Oxford: Clarendon Press, 1990, p. 30.

21. Michael Johnston, "The New Christian Right, in American Politics," *The Political Quarterly*, Vol. 53, No. 2, April-June 1982, p.190.

22. Steve Bruce, *op.cit.*, p. 82.

23. James Midgley, "Religion Politics and Social Policy: The Case of the New Christian Right," *Journal of Social Policy*, Vol. 18, No.1, July 1990, p. 400.

24. *Ibid.*

25. John Meacham, "What the Religious Right Can Teach the New Democrats," *The Washington Monthly*, Vol. 25, No. 4, April, 1993, p.45.

26. *Ibid.*

27. Harper Charles and Kevin Leinrht, "Explaining the New Religious Right," in Bromely David and Anson Shupe (ed.), *Interpreting the New Christian Right*. Macon: Mercer University Press, 1984, p.105.

28. "The Right: A House Divided," in *Newsweek*, 2 Feb 1981, p. 61.

29. "The Shrinking Inner Circle," in *Newsweek*, 14 Jan 1985, pp. 31-3.

30. David Green, *The New Right*, New York: Harvester, 1987, p. 53.

31. Peter Steinfelds, *op.cit.*, p. 8.

32. Hoover Kenneth and Raymond Plant, *op.cit.*, pp. 94-5.

33. William Rusher, "The New Right, Past, and Present," in Robert Whitaker (ed.), *The New Right Papers*, New York: St. Martin's Press, 1982, p. 3.

34. *Ibid.*, p. 15.

35. Michael Lienesch, "Right Wing Religion: Christian Conservatism as a Political Movement," *Political Science Quarterly*, Vol. 97, No. 3, Fall 1982, p. 409.

36. "The Divisions of the Right," *The Economist*, Jan, 3 1981, p. 42.

37. John Judis, "Conservatives Stumble into the Future," *Dissent*, Summer 1988, p. 329.

38. *Ibid.*, p.330.

39. Michael Lienesch, *op.cit.*, p. 408.

40. John Judis, *op.cit.*, p. 330.

41. Steve Bruce, *op.cit.*, p. 85.

42. Sara Diamond, *Spiritual Welfare*, Boston: South End Press, 1989, p. 63.

